



یاری زینب (س)/ زندگی در ذلت مطلقاً ارزشی ندارد

ای خواهران، باید آماده باشیم. شاید دشمن متعرض سرزمین ما شود و در معرض خطر قرار بگیریم. باید آماده باشید، باید احساس قدرت بکنید، باید بدانید که زندگی در ذلت مطلقاً ارزشی ندارد.

متن سخنرانی ترجمه نشده از امام موسی صدر؛
یاری زینب (س)/ زندگی در ذلت مطلقاً ارزشی ندارد

ای خواهران، باید آماده باشیم. شاید دشمن متعرض سرزمین ما شود و در معرض خطر قرار بگیریم. باید آماده باشید، باید احساس قدرت بکنید، باید بدانید که زندگی در ذلت مطلقاً ارزشی ندارد.
به گزارش خبرگزاری مهر، متن زیر سخنرانی منتشر نشده از امام موسی صدر است که برای نخستین بار است که به فارسی منتشر می شود و در چاپ جدید کتاب سفر شهادت اضافه خواهد شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا أبا عبدالله

و على الأرواح التي حلت بفنائك

عليك مني سلام الله أبداً ما بقيت و بقى الليل و النهار

و لاجعله الله آخر العهد مني لزيارتك.

السلام على الحسين

و على علي بن الحسين

و على أولاد الحسين

و على أصحاب الحسين.

اکنون در عصر عاشورا و در لحظات پایانی این بزرگداشت مبارک به سر می بریم. بزرگداشتی که آمال هایی بزرگ را به آن گره زده ایم. امید که با سودی سرشار این روزها را پشت سر بگذاریم. برآنیم تا حسینی و یاور زینب این ایام را پشت سر بگذاریم و این آخرین فرصت ماست. آنچه بر امید ما برای نیل به این مقصود می افزاید، این است که امروز جمعه است... عصر جمعه... ساعات استجابت دعا. فاطمه زهرا (س) همه این ساعات را صرف دعا می کرد و منتظر می ماند تا ساعات پایانی روز جمعه، پیش از غروب، را درک کند. پس این ساعات اولاً، ساعات استجابت دعا در روز جمعه است. ثانیاً، ساعات پایانی خاطرات حسین و زینب با یکدیگر است. نیازی نیست که عنایت خاصی به ما شود، لختی اندیشه به این ساعات حسین و زینب، ما را به خدا نزدیک می کند و احساساتمان را برمی انگیزاند و ما را وادار می دارد که برای اصلاح اموراتمان بکوشیم و در راه یاری حسین (ع) و زینب (س) تلاش کنیم.

می دانیم که حسین (ع) عصر عاشورا کشته شد و می توانیم چگونگی مواجهه دشمنان را با خانواده او دریابیم. پیش از کشتن امام، عده های از سپاهیان یزید به حرم امام حمله ور شدند. امام افتاده بر زمین خطابشان داد: ای پیروان ابی سفیان، من با شما نبرد می کنم و شما با من. زنان را با این نبرد کاری نیست. امام بر آنان تأکید کرد که تا وقتی زنده است، اهل بیتش را رها کنند. آنان بازگشتند و در قتل حسین (ع) شتاب کردند.

پس از قتل حسین و نیل به اهدافشان، ده ها هزار نفر، از گرگ های بیابان، از آنان که نه عهده داشتند و نه نجابت و بزرگ منشی، به طمع مال به حرم امام و خیمه ها حمله ور شدند. اینان گمان می بردند که در این خیام به طلا و زبرانداز و لباسی دست می یابند. اینان برای کشتن حسین آمده بودند و کف دستی خرما (ضربالمثل عربی) عایدشان شده بود. به خیمه ها حمله کردند. بیشک، هجوم آنان به فرار فرزندان حسین (ع) و زنان اهل بیت و یارانش انجامید. در صحرا و در هر مکانی پراکنده شدند. به کجاها متفرق شدند؟ سال گذشته ماجرای را نقل کردم و امسال هم بی نیاز از نقل آن نیستیم تا ببینیم، آن کودکان کجا رفتند.

یکی از مقتل نویسان نقل می کند که عصر روز عاشورا دخترچه ای از اهل بیت را دیدم که می دود و جامه اش می سوزد و آتش دارد. (خواهش می کنم با صدای بلند گریه نکنید. کسی که می خواهد گریه کند، با صدای آهسته هم می تواند گریه کند.) به او نزدیک شدم تا آتش را خاموش کنم. از من گریخت. گمان می برد که من هم از کسانی ام که برای به غارت بردن لباس و چیزی از این دست او را می خواهم. دوید تا اینکه او را گرفتم. بلافاصله گفت: ای فلانی، قرآن خوانده ای؟
گفتم: بله.

- این آیه را خوانده ای: «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ»؟

- بله.

- به خدا سوگند من یتیم حسینم.

سکوت کردم و به او گفتم: دخترم من قصد سوئی به تو ندارم. می‌خواهم این آتش را فرونشانم تا بدنت را نسوزاند.

پس از آنکه از آتش رهایی یافت، گفت: ای فلانی، تو با مایی یا از دشمنان مایی؟

- نه با شمایم و نه با دشمنانتان... من ناظرم...

- سؤالی دارم.

- بپرس...

- نجف کجاست؟ کوفه کجاست؟

- از نجف و کوفه چه می‌خواهی؟

- عمه ام زینب گفته که ما در نجف بارگاهی داریم که آوارگان و بی پناهان بدان پناه برند. می‌خواهم بدانجا پناه برم و از مصیبتان و ستم اینان بر ما شکوه کنم.

- دخترکم، نجف و کوفه از اینجا فاصله بسیار دارند و رفتن به آنجا برایت آسان نیست.

این ماجرا را نقل کردم تا ذهنیت کودک را دریابید. ذهنیت کودک این است که اگر دشمن بر آنان هجوم برد، می‌تواند به نجف پناه ببرد. یک کیلومتر... بیشتر... کمتر... به مقدار نقسش. مهاجمان بسیار بودند. ده‌ها هزار نفر به خیمه‌ها حمله ور شدند و کودکان فرار می‌کردند.

این نکته را گفتم تا برسیم به مسئولیت زینب (س). شب که فرارسید، او مسئول تنهاست که باید فرزندان و کودکان را گرد آورد و به آنان آب و نان دهد و آنان را لباس بپوشاند. از این رو، پس از آنکه سپاهیان متفرق شدند و اوضاع آرام شد، زینب ده‌ها کودک و زن را جمع کرد تا وظیفه خود را در برابر آنان ادا کند.

صبح هنگام، سپاه عمر سعد مشغول دفن کشته شدگانشان شدند. بالطبع، کشته های آنان بسیار بود، یاران حسین ارزان کشته نشدند، زیرا هریک از آنان بیش از یک نفر را می‌کشتند. سپاهیان عمر بر کشته شدگان خود نماز خواندند و آنان را دفن کردند و هنگامی که به اجساد حسین و اهل بیت و یارانش رسیدند، آنان را در صحرا رها کردند و عزم کوفه کردند. سرهای پاک در این هنگام، یعنی عصر عاشورا، فرستاده شدند و اهل بیت را هم اسیر گرفتند تا تقدیم ابن زیاد کنند.

آنان تصمیم گرفتند که اهل بیت و زنان و کودکان را از مسیری ببرند که اجساد کشته شدگان و پدران خود را ببینند. من هر بار که تلاش می‌کنم که سبب این کار و گذراندن اسیران و زنان و کودکان را از کنار اجساد کشته شدگان دریابم، چیزی دستگیر نمی‌شود، جز اینکه این اقدام برای تسلی خاطر و فرونشاندن کینه عمر سعد و جماعتش بوده باشد. آنان چه کسانی را به اسارت گرفتند؟ کودکان خردسال و زنان را از کنار اجساد فرزندان و پدران و برادران و نزدیکانشان گذراندند. اجساد صورت عادی ندارند؛ در جنگ قطعه قطعه شده اند، بسیاری بی‌سر هستند، بسیاری بی‌دست هستند، بسیاری پاره پاره اند. با این حال، آنان را واداشتند که جسد های عزیزانشان را ببینند.

چه شد؟ من تنها یک صحنه را ذکر می‌کنم تا دریابید که مقصود از شهادت حسین (ع) چه بود و زینب چه نقشی در موفقیت و تحقق این مقصود داشت. اگر زینب زنی عادی بود، به مانند دیگر زنان مویه می‌کرد و ناله سر می‌داد. اما زینب نمی‌خواهد بگرید، او درصدد تکمیل رسالت حسین (ع) است.

رسالت حسین (ع) چگونه ادا می‌شود؟ با عزت و کرامت. حسین نمی‌پذیرد که خواهرش و زانش ناله و جزع و فرع کنند، بلکه می‌خواهد آنان استوار باشند و سبب شماتت دشمنانشان نباشند. زینب آمد و دیگر زنان نیز همراهش بودند و بالطبع، کودکان نیز در پی او روان بودند. آمدند تا رسیدند به اجساد پاک... به مقتل. زینب به پیکر پاک حسین نزدیک شد. می‌دانیم که ده‌ها بلکه صدها نفر در قتل حسین مشارکت داشتند. بی شک، پیکر حسین پاره پاره بود، پوشیده از تیر و نیزه و سنگ بود. زینب، خواهر حسین، بر سر پیکر پاک رسید و در برابر دیدگان شماتت کنندگان و دشمنان و همه، پیکر را به آسمان برد و گفت: «پروردگارا، این قربانی را از ما بپذیر.»

خواهش می‌کنم توجه کنید به معنی این کلمه: «پروردگارا، این قربانی را از ما بپذیر.» این «ما» که از خدا می‌خواهد قربانیاش را بپذیرد، کیست؟ مقصود آل البيت است. مقصود زینب این است که ما حسین را در محراب آزادی قربانی کردیم تا از دین پاسداری کنیم، از کرامت انسان پاسداری کنیم. قتل حسین و شهادت حسین بر ما تحمیل نشده است. شهادت امری اجتناب ناپذیر بود و ما آن را تقدیم کردیم. از این روست که زینب در این موضع و اتفاق از رسالت حسین پاسداری کرد. همه مردم و همه دشمنان دریافتند که زینب (س) با همه توان و با نهایت عزت ادامه دهنده رسالت است و نمی‌خواهد ضعف و ناتوانی نشان دهد و تسلیم شود. او هم در موضع حسینی ثابت قدم است که می‌گوید: «دست خواری به شما نمی‌دهم و چون بیمایگان نمی‌گریزم.»

اهل بیت رسول خدا بدین سان راهی کوفه شدند. این اولین موضع زینب بود و بیشک، در راه مواضع مشابه دیگری هم داشت. به دومین موضع او در برابر ابن زیاد در کوفه می‌رسیم. مردم کوفه جشن گرفتند و با شادی و سرور از کاروان اسیران استقبال کردند. اما به سرعت اسیران را شناختند. زینب دختر علی است و علی امیرالمؤمنین بود و مرکز خلافتش کوفه. پنج سال در کوفه حاکم بود و از این شهر جهان وسیع اسلام را اداره می‌کرد. در آن دوره، همسر امیرالمؤمنین (ع)، فاطمه زهرا (س)، فوت شده بود. بنابراین، می‌توانیم بگوییم که زینب نقش خانم خانه را داشت. زنان کوفه و همه اهل کوفه غیر زینب را نمی‌شناختند. پس در واقع زینب در اسارت وارد مرکز خود، حکومت خود، محل خلافت پدر خود شد. مردم زینب را می‌شناختند. زینب با چه وضعیتی وارد کوفه می‌شود؟ اسیر وارد می‌شود. جماعت دشمن کوچک‌تر از آن بودند که بخواهند زینب را خوار کنند. درست

است، زینب اسیر نشسته بر پشت شتر است و برادرانش به قتل رسیده، اما نیروی ایمان زینب، او را از این مسائل دور می‌کند و او را در اسارت پیروز حس می‌کند. گویا در حالت غلبه و قدرت است.

زینب به کوفیان که می‌رسد، سخن آغاز می‌کند. اهل کوفه صدای زینب را می‌شنوند و می‌شناسند، یا به تعبیر برخی مورخان صدای علی بن ابیطالب را می‌شنوند. گویا زینب با دهان علی (ع) سخن می‌گوید. صدای او به صدای امیرالمؤمنین می‌مانست، صدایی که همچنان در گوش کوفیان بود. در این هنگام اهل کوفه گریه آغاز کردند و غم به دامن گرفتند. زینب آنان را نکوهید و گفت: باید بسیار بگریید و خنده کم کنید. چرا گریه می‌کنید؟ از گریه‌تان چه سود؟ آیا می‌دانید چه خونی از رسول خدا ریختید؟ آیا می‌دانید کدامین جگرگوشه رسول خدا را دیدید؟ شما فرزند دخت پیامبر را کشتید و اینگونه آسان گریه می‌کنید؟ گریه درمان این مصیبت نیست، زیرا که شما در قتل حسین مشارکت کردید. آنان که به قتل حسین آمدند، مردان شما بودند. شما آنان را به این کار تشویق کردید. با گریه مسئله تمام نمی‌شود. زینب با این کار برای انقلاب زمینه‌سازی می‌کند، برای حرکت، برای تغییر وضع موجود. او وجدان‌های خواب و بی‌توجه را نکوهش می‌کند و می‌کوشد تا آنان را بیدار کند. هدف او فرونشاندن کینه خود نبود. او بر آن است که مسئولیتشان را به آنان گوشزد کند.

اهل بیت را به کاخ ابن زیاد بردند. زینب وارد کاخ شد و طبعاً، سلام نکرد. بنابر عادت، بر قاتلان برادرش و فرزندانش سلام نکرد و در گوش‌های از کاخ نشست. ابن زیاد پرسید: این متکبر کیست؟

- (پاسخ دادند): زینب دخت علی.

- ای زینب، چگونه یافتی آنچه را خدا با برادرت کرد؟ (می‌خواست زینب را شماتت کند).

- جز زیبایی ندیدم. آنان مردانی بودند که خدا کشته شدن را برایشان مقدر کرده بود و به سوی آرامگاهشان رفتند.

- ستایش خدای را که شما را رسوا کرد و سخنانتان را تکذیب کرد.

- همانا که فاجر رسوا می‌شود و منافق تکذیب، و ما از اینان نیستیم. کشته شدن عادت ماست و شهادت کرامت ماست نزد خداوند.

پس از این، میان زینب و ابن زیاد سخنان بسیاری رد و بدل شد. ابن زیاد خشمگین شد و خواست علی بن حسین را بکشد که زینب (س) مانع او شد. خواست زینب را بکشد که افکار عمومی اجازه نداد. بنابراین، زینب نقش خود را در کوفه هم ایفا کرد، به گونه‌ای که هنگام خروج اهل بیت و اسرا از کوفه، جو این شهر سنگین بود. کوفه‌ای که مرکز قتل حسین (ع) بود، به شهری دیگر بدل شد. پس از مدتی کوتاه، از این شهر کوفه جماعتی به نام توابعین با چهارهزار نفر خروج می‌کنند. اینان در راه خون حسین طلب مرگ می‌کردند و همه‌شان کشته شدند. مختار ثقفی نیز پس از اندک زمانی از این کوفه خروج می‌کند و بیشتر افرادی را که حسین را به قتل رساندند، می‌کشد. این همه نتیجه مواضع و اقدامات حضرت زینب است. این مواضع از کوفه به شام منتقل شد. آنگونه که پیش از این گفتم، کاروان از کوفه به موصل و از آنجا به نسیبین و سپس، به حمص و حماه و حلب و بعلبک رفت و در آخر به شام رسید. این مسیر را انتخاب کردند، زیرا در گذشته نمی‌توانستند از صحرا عبور کنند. همانگونه که می‌دانید، میان عراق و شام بیابان وسیعی قرار دارد و امکانات گذشته اجازه عبور از بیابان را نمی‌داد، زیرا وسایل معیشت در آنجا نبود. پس باید بیابان را دور می‌زدند: موصل در شمال عراق، نسیبین در ترکیه امروزی، حماه و حمص در شمال سوریه، تا به شام برسند.

از سوی دیگر، یزید و دستگاه او بر آن بودند که اهل بیت را به گوشه گوشه جهان اسلام ببرند تا در مردم رعب و وحشت ایجاد کنند و به آنان نشان دهند که خلیفه می‌کشد و نابود می‌کند تا تسلیم شوند و قیام نکنند. اما نتیجه کاملاً برعکس شد، زیرا کاروان به هر شهری که می‌رسید با شادی و سرور و نمادهای زینت استقبال می‌شد. اما پس از آنکه از چرای ماجرا و نسب و اوضاع می‌پرسیدند و از موضوع آگاه می‌شدند، گریه می‌کردند و ناله سر می‌دادند و توبه می‌کردند. در بسیاری از این شهرها مسجد یا مقامی به نام «رأس الحسین» در محل قرارگرفتن سر حسین در این اماکن است. وگرنه سر امام حسین در این مقام‌ها نیست. در حلب و حماه و نسیبین و موصل مساجدی به نام رأس الحسین مشاهده می‌کنید. در این اماکن سر امام حسین نهاده شده است. در شام و در شرق مسجد اموی هم مکانی به نام رأس الحسین هست که محل دفن سر امام حسین نیست. سر حسین در این مکان مدتی قرار گرفت، زیرا نزدیک دارالخلافه بود.

به همان شکل به شام رسیدند و به همان شیوه در بازار سخن گفتند و مردم شروع به حرکت کردند [...] پس از مدتی زینب بر یزید وارد شد. طبیعتاً، یزید استقبال عمومی اعلام کرده بود و می‌خواست آن روز را جشن بگیرد. آن روز را روز پیروزی بزرگ و آشکار می‌دانست. مردم به استقبال آمده بودند... نمایندگان از بلاد بیگانه... نمایندگان از مناطق مختلف. یزید نشست و سر حسین در برابر او. اهل بیت و زینب و علی بن حسین وارد شدند. زنان با این منظره مواجه شدند. طبعاً، گمان می‌بریم کار بیاندازه دشوار شده است. سلام بر حسین و فرزندانش و اهل بیتش که همانند حسین بودند در استواری و عزم و تلاش. به رفتاری‌ها و سختی‌ها اعتنایی ندارند. نگاه زینب متوجه برخی دختران حسین است. یزید با چوبی از خیزران به دندان‌های سر امام حسین می‌زند و برخی اشعار شعرای ملحد را شاهد می‌گیرد. یزید ذات نژادپرست خود را هنگام پیروزی نمایان می‌کند و این اشعار را می‌خواند:

لیت أشیأخی بیدر شهدوا

جزع الخرج من وقع الأسفل

لأهلوا و استهلوا فرحاً

و لقالوا یا یزید لاتشل

(ای کاش پدران من در جنگ بدر می‌دیدند که ایل خزرج از زخم نیزه‌های ما به آه و فغان آمده است.

تا شادی از سر و رویشان می‌ریخت، آن وقت می‌گفتند: یزید دیگر بس است.)

تا اینکه در بیت آخر می‌گوید:

لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء و لا وحی نزل

(هاشمیان با حکومت بازی کردند، نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شد.)

یزید می‌گوید که هرآنچه در گذشته، از زمان رسول خدا، رخ داد، همه بازی بود. مقصود از بازی این است که آنان به حکومت برسند و بر مردم مسلط شوند و اکنون ما آمده‌ایم و بازی می‌کنیم و حکومت را از آنان می‌ستانیم و انتقاممان را هم می‌گیریم. آنان که گشتیم، خون ما را در بدر ریخته بودند. جد یزید و عموی یزید و پسرعمویش در جنگ بدر کشته شده بودند. این واقعه نتیجه خونخواهی است. در منطق یزید اسلام هیچ جایگاهی ندارد. اگر اسلام در منطق یزید کمترین جایگاهی داشت، او مرتکب این کارها نمی‌شد.

این منظره بر زینب و دیگران بی‌نهایت سنگین است. جو آماده است و گروه‌های بسیاری منتظرند و از کاخ نشینان قصر یزید می‌خواهند که حقیقت امر را دریابند. افراد حاضر در خیابان از زینب و علی بن حسین چیزهایی شنیده‌اند. اما آنان که در کاخ خلیفه‌اند - خلیفه‌ای که در آن هنگام بر نیمی از زمین حکم می‌راند - مانند سفرا و نمایندگان اقشار مختلف، همگی، منتظرند که حقیقت را بدانند. در این هنگام زینب (س) سخن آغاز می‌کند. باید متوجه باشیم که سخنان زینب سخنان کسی است که اسیر و خسته است، زیرا از کربلا تا شام، این راه دراز، در حرکت بوده است و این سفر طولانی نیازمند توان و شکیبایی فراوان است. وسایل سفر در گذشته مثل امروز راحت فراهم نبوده است. باید بدانیم که زینب روزها و ماه‌های جانکاهی داشته است و خواب درست نداشته است و استراحت مناسب نکرده است. همچنین، مصیبت‌های فراوان دیده و عهده‌دار مسئولیت‌های فراوان بوده است و اکنون نیز مسئول سلامت و حیات علی بن حسین و دیگر فرزندان حسین است. افزون بر همه این‌ها، پادشاهی مغرور و پیروز در برابرش است. زینب با همه این‌ها سخن آغاز می‌کند. اکنون بخش‌هایی از خطبه حضرت زینب را برایتان می‌خوانم تا اولاً، عظمت زینب، ثانیاً، ادای رسالت، و ثالثاً، وظیفه خود را در برابر این فداکاری بزرگ دریابیم.

در ابتدا می‌گوید: «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسوله و آله أجمعین صدق الله کذلک یقول: ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَآؤُوا السَّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» این آیه درباره کسانی است که مرتکب معاصی می‌شوند و می‌گویند که بر ما واجب است که فقط در قلب ایمان به خدا داشته باشیم و معصیت اثری در ایمان ندارد. امروز، متأسفانه، این منطق در میان ما رایج است. می‌گویند که ایمان قلبی کافی است و انسان در اعمالش آزاد است؛ هرگونه بخواهد سخن می‌گوید، عمل می‌کند، لباس می‌پوشد. آدمی در اعمالش آزاد است و ایمان در قلبش است. این منطق نادرست است، زیرا قرآن تأکید می‌کند که ارتکاب معاصی به انکار خدا و کفر خدا و استهزای خدا می‌انجامد: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَآؤُوا السَّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» آنکه مرتکب معصیت می‌شود و اعمال ناشایست انجام می‌دهد، در پایان به انکار آیات خدا می‌رسد. خواهران، فساد و انحراف مرزی ندارد. گمان مبرید که آدمی امروز اندکی منحرف می‌شود و فردا برمیگردد. هر اندازه که انسان راه انحراف را ادامه می‌دهد، اهمیت مسئله فزونی می‌یابد و توقف دشوارتر می‌شود. انسان در مسیر معصیت به تمامی مانند خودرویی است که در سرازیری است. خودرویی که به حرکت درمی‌آید، هرچه پیش‌تر می‌رود، متوقف کردن آن دشوارتر می‌شود. اگر امروز از گناه دست شستیم و متوجه خدا شدیم، آسان‌تر از فرداست. اگر جوانی بازگشت آسان‌تر از پیری است. بازگشت، به خدا در جوانی سهل‌تر است.

زینب (س) به یزید توضیح می‌دهد تو که بدینجا رسیده‌ای که می‌گویی: لعبت هاشم بالملک فلا/ خبر جاء و لا وحی نزل: (هاشمیان با حکومت بازی کردند، نه خبری (از آسمان غیب) آمده و نه وحی نازل شده است.)

این مسئله نتیجه طبیعی فسق و فجور است، زیرا که یزید در اعمال خود به شرع ملتزم نبود: شرب خمر می‌کرد، بازی می‌کرد، آبروی مردم را محترم نمی‌داشت. بنابراین، یزید فاسق بود و فسقش به این نتایج انجامید. هرکه منحرف شود و به مسیر منحرف خود ادامه دهد، ناگزیر روزی به اینجا می‌رسد. هرکدام از ما - هیچکدامان خالی از نقص و به دور از معصیت و خطا نیستیم - بهتر است که خطاهای خود را هرچه زودتر جبران کنیم.

زینب در ادامه می‌گوید: «أَظُنُّنْتَ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ.» یعنی راه هر جایی را بر ما بستی و ما نتوانستیم به جایی برویم. «أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نَسَاقُ كَمَا تَسَاقُ الْأَسَارَى.» (گمان بری چون گستره زمین و آفاق آسمان را بر ما بستی، چون اسیران به هرسو می‌رویم.) زینب به یزید می‌گوید که‌ای یزید، گمان می‌بری که تو بر ما پیروز شدی و ما را بدین شکل گرفتار کرده‌ای و ما اسیر تو شده‌ایم. گمان می‌بری: «أَنْ بَنَا هَوَانًا عَلَى اللَّهِ وَبِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةٌ.» (ما نزد پروردگار خواریم و تو صاحب کرامت.) گمان می‌بری اینکه ما اسیر شده‌ایم، فضیلتی است برای تو. اسارت ما خواری و نقصی نیست و پیروزی تو کرامتی از جانب خدا برای تو نیست.

«وَأَنْ ذَلِكَ لِعَظِيمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ، فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عَظْفِكَ جَذْلَانِ مَسْرُورًا.» (پس خود را بزرگ پنداشتی و کبر ورزیدی و شادمان و مسرور گشتی.) زینب یزید را وصف می‌کند که پیروز متکبر است. انسان متکبر با حالتی خاص گردن خود را

می‌گیرد و به اطراف نگاه می‌کند. خود و سینه را بالا می‌گیرد و گردنش را حرکت می‌دهد. خلاصه، حرکات خاصی دارد. زینب انسان متکبر را اینگونه وصف می‌کند که شادمانی از اینکه بر ما پیروز شده ای، به گونه ای که: «رأيت الدنيا لك مستوسقة و الأمور متسقة و حين صفا لك ملكنا و سلطاننا.» (دیدی که دنیا در دستان توست، کارها بر وفق مرادت است و حکومتی که حق ما بود، در اختیار تو قرار گرفته است.) در این هنگام تو احساس قوت و فخر و غلبه داری. «مهلاً مهلاً أنسيت قول الله تعالى: «ولا يحسنّ الذين كفروا أنمّا ثملي لهم خيرٌ لأنفسهم إنّما ثملي لهم ليؤذوا إنّما ولهم عذابٌ مهينٌ» زینب می‌گوید که اندکی درنگ کن، آنچه می‌بینی امتحانی از جانب خداوند است؛ زیرا خداوند پیروزی را مختص نیکوکاران نکرده است. هرکس که تلاش کند و هرکس که بجنگد، اگر از راه درست اسباب و مسبب قدم بردارد، به نتیجه خواهد رسید. (لطفاً توجه کنید، اشکالی ندارد. این‌ها کودک هستند و هوا گرم است.) باید به این نکته التفات داشته باشیم که خداوند الزاماً انسانی را که در راه خیر قدم برمیدارد، بلافاصله پیروز نمی‌کند. خواهرم، گمان مبر که به مجرد اینکه نمازت را خواندی، مشکلات حل می‌شود؛ یا به محض اینکه انسان خوبی بودی و روزها را گرفتی، فوراً خداوند کمکت می‌کند و مشکلات حل می‌شود؛ یا اینکه اگر مقداری به دین توجه کردی، بدهی‌هایت پرداخت می‌شود و مالی به دست می‌آوری. نه، این مسائل مردود است.

خیر حقیقی در مال نیست، در دنیا نیست. چه بسا آدمی در این دنیا متمکن و راحت نباشد. ممکن است زنی در این دنیا راحت نباشد، اما اجر عظیمی در آخرت داشته باشد. اگر بگوییم که انسان اگر در راه خیر قدمی برداشت، بلافاصله، در عوضش مالی کسب می‌کند، در این صورت، دین ارزشی ندارد. آیا اینگونه نیست؟ اگر فرض بگیریم که خداوند به هر نمازگزاری پولی عطا می‌کند و تارک نماز از دریافت این پول محروم می‌شود، همه مردم نمازگزار می‌شوند. اما نمی‌توان برای نماز قیمتی گذاشت. اگر خداوند هر دروغگو و منافقی را فوراً تنبیه کند، مردم دیگر جرئت عمل شر نخواهند داشت. در این صورت، همه خوب می‌شوند. اما: «يَهْلِك مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّتَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّتَةٍ» انسان نیکوکار نباید لزوماً در انتظار مال و احترام و جاه باشد. گاه انسان در راه خیر متحمل سختی‌ها و مشکلات می‌شود. دنیا چه ارزشی دارد، اگر همه دنیا را به ما دهند و اجر اخروی را از ما گیرند و کمال نفس را از ما گیرند و آرامش روان را از ما گیرند، چه ارزشی دارد؟

زینب چه مقام و جایگاهی نزد خدا دارد، و حسین مقامی ارجمند نزد خدا دارد، در عین حال، آنان به مشکلات جانکاهی دچار شدند. چرا؟ زیرا بنیان جهان اینگونه نیست که اگر انسانی کار خیری صورت داد، خداوند بی درنگ اجرش را به او بدهد. انسانی که کار خیر می‌کند، احساس آرامش درون دارد، در آینده آرامش به دست می‌آورد و گاه این آینده بسیار دور است. این انسان به راحتی می‌رسد و جزای برتر او نزد خداست. معقول نیست که تو بدهکار و خسته و گرفتار مشکلات باشی و بگویی نماز می‌خوانم و فوراً دیونت پرداخت و مشکلات حل بشود. بله، بیشک ادعیه در حالات مشخص و با شروط معین و در وضعیت معینی مستجاب خواهد شد. زینب این قاعده را به یزید تذکر می‌دهد و به او و همه جهانیان و آنان که در آن مجلس بودند و آنان که بعدها، حتی تا آخر زمان، پا به این جهان می‌گذارند، با صدایی بلند می‌گوید: «ولا يحسنّ الذين كفروا أنمّا ثملي لهم خيرٌ لأنفسهم إنّما ثملي لهم ليؤذوا إنّما ولهم عذابٌ مهينٌ» اینها آزمایش و امتحانی برای آنان است.

در ادامه زینب می‌گوید: «أَمِنَ الْعَدْلُ يَابْنَ الطَّلَاءِ.» «ابن الطلقاء» یعنی فرزند طلیق یا کسی که آزاد شده است. طلیق شخصی است که دیگری او را آزاد ساخته است. همانگونه که می‌دانید، در گذشته عبد و اماء داشتیم. هرکس که عیدی را می‌خرد و آزادش می‌کرد، فضلی بر او داشت. زینب به یزید می‌گوید که ای خلیفه‌ای پادشاه پیروزای چیره بر ما، ای کسی که دنیا در کمند قدرت توست، اگر ما بخواهیم پرده از حقیقت برکشیم، تو فرزند آزادشدگانی. آنگاه که پیامبر ظفرمندانه وارد مکه شد، بر اساس نظام عربی قدیم، این حق را داشت که مکیان را به بندگی و کنیزی بگیرد. اما وارد مکه شد و در مجمعی همگانی گفت: فکر می‌کنید چگونه با شما رفتار بکنم؟ گفتند: تو برادری کریم و فرزند برادری کریم هستی. پیامبر به آنان گفت: بروید، شما آزادشده‌اید. زینب به این ماجرا اشاره می‌کند که اگر جد من اراده کرده بود، جد تو و پدرت را به بندگی می‌گرفت و تو اکنون بندهای خرد بودی. من با این چشم به تو می‌نگرم، هرچند اکنون بر مسند خلافت و حکومت باشی.

«أَمِنَ الْعَدْلُ يَا ابْنَ الطَّلَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَاثُكَ وَإِمَائِكَ» (ای فرزند آزادشدگان، آیا عادلانه است که زنان و کنیزکان خود را در پس پرده داری.) آیا عدالت است که زنان و خواهران و حتی بندگان و کنیزان خود را در پس پرده بنشانی و «سوقک بنات رسول الله سبايا قد هتكت ستورهن و أبدیت وجوههن تحدو بهن الأعداء من بلد إلى بلد و يستشرفهن أهل المناهل و المناقل و يتصفح وجوههن القريب و البعيد و الدنى و الشريف ليس معهن من رجالهن و لى و لا من حماتهن حمى» (دختران رسول خدا را در اسارت به این سو و آن سو بکشانی و رو از آنان آشکار کنی و دشمنان آنان را از سرزمینی به سرزمینی بکشاند و بیگانه و آشنا و شریف و پست چشم به آنان خیره کنند. از مردانشان کسی با آنان نیست و پرستاری در کنارشان نیست.) سپس، زینب بر کوبندگی این موضع می‌افزاید: «كيف ترتجى؟» من از تو این عدل را انتظار نمی‌برم و تو در جایگاهی نیستی که امید به تو برد، زیرا «و كيف ترتجى مراقبة من لفظ فوه أكباد الأركياء و نبت لحمه من دماء الشهداء» زینب به واقعه احد اشاره می‌کند؛ هنگامیکه هند جگرخوار حمزه را کشت و جگر او را درآورد و در دهانش گذاشت. هند همان مادر معاویه، پدر توست. زینب می‌گوید تو فرزند همان هستی که: «لفظ فوه أكباد الأركياء و نبت لحمه من دماء الشهداء و كيف يستبطن أهل البيت من نظر إلينا بالشنف و الشنآن و الإحن و الأضغان ثم يقول غير متأثم و لا مستعظم: لأهلوا و استهلوا فرحاً ثم قالوا يا يزید لا تشل.»

(چه امیدی به فرزند کسی بریم که جگر پاکان را به دندان گرفت و گوشتش با خون شهدا رویید. و چگونه از دشمنی بر ما بکاهد، کسی که با کینه و دشمنی به ما می‌نگرد و بیآنکه خود را گنهکار بداند و گناهش را بزرگ بدارد، می‌گوید: کاش نیاکانم بودند و

شادی می‌کردند و به من دست مریزاد می‌گفتند.)

زینب ادامه می‌دهد تا می‌گوید: «فوالله ما فریت ألا جلدک و لا جزرت إلا لحمک.» تو با این کار قبر خود و بنیامیه را به دست خودت می‌کنی، زیرا کشتن حسین برای تو و جماعتت گران تمام خواهد شد و اینگونه هم شد.

«فوالله ما فریت إلا جلدک و ما جزرت إلا لحمک و لتردن علی رسول الله بما تحملت من سفک الدماء ذریته و انتهکت من حرمتہ فی عترته و لحمته حیث یجمع الله شملهم و یلم شعثهم و یأخذ بحقهم: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» و حسبک بالله حاکماً و بمحمد خصیماً و بجبریل ظهیراً و سيعلم من سول لک و مکنک رقاب المسلمین: «بئس للظالمین بدلاً» و «أیکم شر مکاناً و أضعف جنداً.» (به خدا سوگند، جز پوست خود را پاره پاره نکردی و جز گوشت خود را نشکافتی و بر رسول خدا وارد می‌شوی در حالی که ریختن خون خاندانش و هتک حرمتشان بر ذمهٔ توست، در هنگامی که خداوند جمع می‌کند پراکندگی ایشان را، و می‌گیرد حق ایشان را: «کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.» تو را بس که حاکم خداوند است و محمد دشمن توست و جبرئیل یاریگر ماست. کسی که تو را فریفت و بر گردۀ مردم سوار کرد، به زودی خواهد فهمید که: «برای ظالمان بد عوضی است» و «کدام یک از شما جایگاهی بدتر و لشکریانی ضعیف‌تر دارد.»

در ادامه، زینب این کلمات شگفت را می‌گوید: «و لئن جرت علی الدواهی مخاطبتک» (مصیبت‌هاست که مرا واداشته با تو سخن گویم.) «دواهی» به معنای مصیبت است. این مصائب جانکاه است که مرا به همسخنی با تو واداشته است. «إنی لأستصغر قدرک» (تو را ناچیز می‌شمارم.) من زینب اسیر به پادشاه پیروز می‌گویم که تو را ناچیز می‌دانم. «و أستعظم تقریعی و أستکثر توبیخک» (ملامتت را فزونی می‌دهم و بر توبیخت می‌افزایم.) اگر بخواهم تو را سرزنش کنم، یعنی تو را بزرگ دانسته ام و سرزنش و ملامت تو در شأن من نیست. «لکن العیون عبری و الصدور حری و ألا فالعجب کل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشیطان الطلقاء و فهذه الأیدی تنطف من دمائنا و الأفواه تتحلب من لحومنا و تلك الجثث الطواهر الزواکی تتنابها العواسل و تعفرها أمهات الفراعل» (اما چشم‌ها پر اشک و سینه‌ها داغ‌دیده است. و شگفتا که نجیبان حزب خدا را آزادشدگان حزب شیطان کشته اند. خون ما از سرپنجه‌ها می‌ریزد و گوشت‌های ما از دهان‌ها می‌افتد و پیکرهای پاک خوراک گرگ هاست و چنگال کفترها آن‌ها را به خاک افکنده‌است.) ای یزید، تو خود دانی اجساد پاک‌ی که در کربلا و در صحرا رها کردی، اجساد آل رسولاند. توفان‌ها و باده‌ها هر روز بر آنان می‌وزرند. «و لئن اتخذتنا مغنماً لتجد بنا وشیکاً مغرمًا» (اگر ما را به غنیمت گرفته‌ای، درخواهی یافت که سبب زیان تو بوده ایم.) تو گمان ببری که ما را به غنیمت گرفته‌ای. این کار بر تو دشوار است و از سر تو زیاد است. همهٔ این کارها خسرانی است برای تو، «حین لاتجد الا ما قدمت: «و ما ربک بظلام للعبید» فإلی الله المشتکی و علیه المعول فکد کیدک واسع سعیک و ناصب جهدک فوالله لا تمحو ذکرها و لا تمیت وحینا و لا تدرک أمدنا و لا یرحض عنک عارها و هل شأنک إلا فند و آیامک إلا عدد و جمعک إلا مدد یوم ینادی المنادی ألا لعنة الله علی الظالمین.» (آن هنگام که نمی‌بینی جز آنچه پیش فرستاده‌ای: «و خداوند به بندگانست ستم نمی‌کند.» شکایت نزد خدا می‌برم و بر او توکل می‌کنم. هر نیرنگی می‌خواهی بزن و تلاشت را بکن و هر کاری می‌خواهی بکن، به خدا سوگند نتوانی یاد ما را محو کنی و وحی ما را بمیرانی و به نهایت ما برسی، و هرگز ننگ این ستم را از خود نتوانی زدود. رأی تو سست و روزهایت اندک و جمعت پراکنده است، آن روز که منادی ندا دهد: زنهار که لعنت خدا بر ستمکاران است.»

سپس خطبه را به پایان می‌برد: «والحمد لله رب العالمین الذی ختم لأولنا بالسعادة و المغفرة و لآخرنا بالشهادة و الرحة و نسال الله أن یکمل لهم الثواب و یوجب لهم المیزد و یحکم علینا الخلافة إنه رحیم ودود و حسبنا الله و نعم الوکیل.»

زینب در این موضع اینگونه خطبه اش را به پایان می‌رساند. او تأکید می‌کند و از خدا می‌خواهد که خلافتش را استوار سازد. یعنی او خود را خلیفه و استمرار حسین قلمداد می‌کند. آنچه دربارهٔ زینب گفتیم، برخی از ابعاد زینب بود و نه همهٔ زینب. تا آن هنگام که زینب در مدینه بود، اهل مدینه می‌شوریدند تا اینکه بنی امیه مجبور شدند که وی را به مصر یا شام تبعید کنند تا در مدینه نباشد، زیرا وجود او سبب انقلاب دائمی و جنبش‌های مستمر بر ضد بنیامیه بود. این زن مسئولیت خود را ادا کرد و به جهانیان رساند آنچه را بر حسین رفت و در عمل و پس از شهادت حسین، رسالت حسین را تمام کرد.

نخستین کسی که حرکت کرد، زنی از بنی بکر بن وائل در لشکریان عمر سعد بود. این زن به پاخاست و بدینگونه انقلاب‌ها از مکانی به مکان دیگر منتقل شد تا اینکه حکومت بنی امیه به سرانجام رسید. رفتند... قبورشان کجاست؟ آثارشان کجاست؟ اما حسین و اهل بیتش هر روز در حال شناخته شدن و فزونی یافتناند.

ما در این ساعات پایانی روز عاشورا حادث این واقعه را مرور می‌کنیم... چه شد؟ چگونه انتقال یافت؟ و خود را در برابر این صحنه می‌یابیم. موضع ما چگونه باید باشد؟ چه باید بکنیم؟ آیا ما فقط مکلف به تماشا و مرور واقعه هستیم؟ خواهش می‌کنم فکر کنید و پاسخ مرا دهید که امروز وظیفهٔ ما چیست؟ آیا وظیفهٔ ما بیش از تماشای واقعه نیست؟ حسین به عبیدالله بن حر جعفری می‌گوید: «به خدا سوگند آنکه [...] خداوند او را در آتش جهنم می‌اندازد.» یعنی فریاد و ندای حسین آن هنگام که می‌گوید: «آیا یاریگری هست مرا، آیا...» حسین می‌گوید آنکه «هل من ناصر ینصرنی» را بشنود و یاری نرساند، در آتش جهنم است. خب، ما صدای حسین را شنیده ایم. نگویید که حسین کشته شد و همه چیز تمام شد. حسین برای چه چیزی کشته شد؟ برای دین کشته شد، برای حق، و برای اهداف حق. بنابراین، اهداف حسین پابرجاست. حسین ابداً به طور عموم از این موضع ما در منطقه و کشور راضی نیست. آیا حسین می‌پذیرد که موضع ما در برابر یهود خواری و سستی باشد؟ آیا حسین می‌پذیرد که سرزمین فلسطین و قدس جولانگاه توطئه و فساد یهود باشد؟ طبیعتاً، خیر. حسین برای اهدافش بر ما فریاد می‌کشد و یاری می‌طلبد. موضع ما چیست؟

ای بانوان، بدانید که وظیفه ما در حال و آینده فقط بر عهده مردان نیست. زینب در گرفتاری‌ها و دشواری‌ها با حسین بود. شما نیز باید در گرفتاری‌ها و دشواری‌ها کنار مردان باشید. ببینید در برابر جراحات‌ها و خطرهای و مشکلات چگونه اید؟ ببینید در برابر هجوم دشمن و ویرانی چه حالی دارید؟ آیا ترس و فرار و جزع و فرار دارید و فراری هستید یا پایدار و قهرمانید. حسین (ع) به زینب می‌گوید که نمی‌خواهم هنگام نبرد با دشمن صدای ناله و فغان بانوان را بشنوم، زیرا که ناله و فغان نقص و ضعف است. چگونه حسین از ما می‌پذیرد که به گریه بسنده کنیم و هیچ فداکاری و جهادی تقدیم نکنیم؟

ای خواهران، باید آماده باشیم. چه بسا، حوادث متأثرکننده و آینده‌های سخت پیش رو باشد. شاید دشمن متعرض سرزمین ما شود و در معرض خطر قرار بگیریم. باید آماده باشید، باید احساس قدرت بکنید، باید بدانید که زندگی در ذلت مطلقاً ارزشی ندارد. مرگ بهتر از زندگی ذلیلانه است. اگر انسان به مرگ بی توجه باشد، قدرتمندترین می‌شود و در قدرت نظیری نخواهد داشت. همه ناتوانی ما ناشی از ترس از مرگ است. هرگاه که از مرگ می‌هراسیم، تسلیم می‌شویم و به خواری تن می‌دهیم. اگر از مرگ هراسی نداشته باشیم، چه کسی می‌تواند کاری با ما داشته باشد. حرفت را بزن، داستان را بگو، حقت را بخواه، بدون ترس بر جای بایست و موضع خود را روشن بیان کن. چرا بدون ترس؟ زیرا چه می‌خواهند با تو بکنند؟ چه می‌توانند از تو بگیرند؟ هیچ.

ما باید آماده باشیم، چه در گذشته و چه اکنون و چه در آینده ممکن نیست که زنان وظیفه ای نداشته باشند و اگر زنان در ادای وظایفشان مشارکت نکنند، نمی‌توانیم این وظایف را ادا کنیم. ای خواهران، افزون بر مواضع عمومی و تأیید، بر شماسنت که خود آماده باشید. اکنون و در این اوضاع برماست که از جنبه شخصی و معنوی آماده شویم و به آنچه برای ما گفته می‌شود، گوش فرا دهیم. ما باید مواضعی استوار و نیرومند داشته باشیم و امروز نباید غیر از این باشد. نمی‌شود به محض بلند شدن صدای تفنگ و شلیک گلوله و فرود آمدن بمب، همه مردم ناله و فریاد کنند و پا به فرار بگذارند. این شایسته نیست.

شما زنان باید دائماً زینب را در پیش چشم داشته باشید. او سرور و رهبر و اسوه زندگی شماسنت و اوست که حق را به شما می‌آموزد. آنکه به شما می‌گوید اسلام گوشه گیری و فرار است، حرف نادرست می‌زند. اسلام راستین در زینب مجسم می‌شود: زینب را در دارالاماره ببینید، در برابر یزید ببینید، در جنگ ببینید. این است زن مؤمن، این است زن مسلمان [...] باب ایمان در برابر شما مفتوح است. هر کدام از شما می‌تواند زنی مؤمن و صالح باشد. اما چگونه می‌توانیم مؤمن شویم؟ آن هنگام که گناهان کوچک را ترک می‌کنیم و آن هنگام که وقتان را عملاً در راه تقویت ایمان به کار می‌گیریم.

اکنون ما در ۲۴ ساعت چه می‌کنیم؟ آیا برنامه روزانه خود را ملاحظه کرده اید؟ چگونه آن را سپری می‌کنیم؟ چند ساعت را صرف شکممان و خودمان می‌کنیم؟ چند ساعت را در راه تقویت ایمانمان صرف می‌کنیم؟ مشکل اینجاست. ما باید آماده شویم. زینب پیش روی ماست. حسین پیش روی ماست. ما باید یاریگر آنان باشیم. ما باید زینب و حسین را در راه تحقق اهدافشان یاری کنیم. در ساعات پایانی امروز و در لحظات آخر هستیم و به زودی این اجتماع را ترک می‌کنیم. ما چه کرده ایم خواهران؟ ده روز مجلس گرفتیم. این فرصت به ما عطا شد و چه بسا سال آینده آن را نداشته باشیم. آیا اندیشیده اید که چگونه به حسین یاری برسانید؟ غیر از گریه چه کرده‌اید؟ بسیاری بر حسین گریه می‌کنند اما او را یاری نمی‌رسانند. ابن سعد اول کسی بود که بر حسین گریه کرد و حسین را یاری نکرد. زنه‌ار که گریه کافی نیست، باید حسین را یاری کنید. چه مهیا کرده‌اید برای یاری حسین؟

پیشنهادی به شما می‌کنم. اگر حسین برای دین کشته شد و دین و آموزه های دینی اکنون در پیش ماست، هر کدام از ما، چه بزرگ و چه کوچک، می‌تواند در تحقق هدف دینی حسین و زینب را یاری کند. اگر کسی نماز نمی‌گزارد، برای اکرام حسین و زینب نماز بخواند. من قول می‌دهم که نام او در فهرست یاری کنندگان و همراهان حسین و زینب درج می‌شود. اگر کسی غیبت می‌کند و برای تکریم حسین این کار را ترک کند، حسین او را در شمار یاران و سپاهش می‌گذارد. اگر کسی وجدان مریضی دارد و آن را پاک می‌گرداند، اگر کسی با بستگانش اختلافی دارد و آن را رفع می‌کند، اگر کسی به همسایه اش کمکی کند، اگر کسی مشکلی دارد و آن را حل کند، اگر کسی فرزندش را نیکو تربیت کند، اگر کسی در لباس و زندگی و زبان و نماز و خانه اش نقصی دارد و آن را برطرف کند، این شخص از جمله یاران حسین و یاران زینب است. و از خداوند می‌خواهیم که اینگونه باشیم.

ای دختران زینب، شما زینب را محبوب می‌دارید. شما با قلب و رگ و خون خود با زینب پیوند دارید. و هرکدام از شما مدعی است که با هرچه در توان دارد آماده دفاع از زینب است؛ بر این اساس یاری زینب، امروز، یاری او برای تحقق اهدافش و یاری او در استمرار اعمالش و یاری او در حقایق دینی و اموری است که او و حسین برای آن‌ها به پا خاستند.

از خداوند می‌خواهیم که در این لحظات پایانی روز به ما توفیق عطا کند. این آیه مبارک را چند بار با من بخوانید: «يَسْمُ اللّٰهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ. اَمِّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ» این آیه امید فراوان ما به خداوند سبحان را روشن می‌کند: خداوند ما در مشکلات و بدی‌ها و محنت‌ها به سر می‌بریم، از تو می‌خواهیم که به برکت حسین در این ساعات پایانی روز جمعه، ساعات استجاب دعا، و به ارزش خون حسین، به ما فرج عطا کنی.

اللهم ادخل علی اهل القبور السرور، اللهم اغن كل فقير، اللهم اشبع كل جائع، اللهم اكس كل عريان، اللهم اقض دين كل مدین، اللهم فرج ان كل مكروب، اللهم رد كل غریب، اللهم فك كل اسیر، اللهم اصلح كل فاسد من امور المسلمین، اللهم اشف كل مریض، اللهم سد فقرنا بغناك، اللهم غیر سوء حالنا بحسن حالك، اللهم اقض عنا الدين و اغننا من الفقر.*

سخنرانی: محاضرات للامام السید موسی الصدر؛ عاشوراء

مؤلف: امام موسی صدر

